

Knowledge of political interpretation

Vol 4, No 11, Spring 2022

ppt 96- 124

Received: 24, FEB, 2022

Accepted: 05, MAY, 2022

## **Examining the importance of the Silk Road in Chinese foreign policy**

**Saeed Mirtorabi<sup>1</sup>**

**Mohammad vardezade kohvade<sup>2</sup>**

### **Abstract**

The three countries of Iran, Russia and Turkey have had fluctuating relations with European countries and North America (Western group) during the last two centuries. These relations have always been associated with setbacks since World War II. This situation has led to a kind of frustration and failure in the relations between the three countries and the West after the Cold War and the beginning of the new millennium, which resulted in tendencies with different strengths and weaknesses and fluctuated towards Eastern (Asian) countries in The form of orientation towards the East should be expressed in declarative and practical positions (political, economic and cultural relations). The question posed in this article is: Why has the view of the East been strengthened in the foreign policy of Iran, Russia and Turkey in the post-Cold War era? Our hypothesis is that: "The background of the identity borders of Iran, Russia and Turkey with the West and the confrontation of these countries with the hegemonic identity of the West in the post-Cold War period, has strengthened the view of the East in the foreign policy of these countries." Is". The present article uses the theory of constructivism in foreign policy (the importance of identities and interactions) and uses library and Internet resources to find the answer to the above question and confirm the hypothesis. It has been concluded that both historical, religious and civilizational identity, geographical identity (geographical demarcations) and barriers and pressures of Western hegemonic identity have played a role in the tendency of these three countries to East and Asia.

**Keywords: Identity, Looking East, Cold War, Construction (Constructivism)**

---

<sup>1</sup>Associate Professor of International Relations, Kharazmi University, Tehran. Iran.

**Saeedmirtorabi@gmail.com**

<sup>2</sup> Master of International Relations, Kharazmi University, Tehran. Iran.

**Politician.m.2014@gmail.com**

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۱۵ | تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۲۲

Knowledge of political interpretation

Vol 4, No 11, Spring 2022

ppt 96-124

دانش تفسیر سیاسی

سال چهارم، شماره ۱۱، بهار ۱۴۰۱

صفحات ۹۶-۱۲۴

## بازنمایی دست‌مایه‌های هویتی نگاه به شرق در سیاست خارجی ایران، روسیه و ترکیه در دوران پس از جنگ سرد

سید سعید میر ترابی<sup>۱</sup>

محمد وردی زاده کهواده<sup>۲</sup>

### چکیده

سه کشور ایران، روسیه و ترکیه در طول دو سده ی اخیر روابط پر نوسانی با کشورهای اروپایی و امریکای شمالی (مجموعه‌ی غرب) داشته‌اند. این روابط پس از جنگ دوم جهانی همواره با افت و خیز همراه بوده است. این شرایط باعث شده است تا بعد از جنگ سرد و شروع هزاره‌ی جدید نوعی سرخوردگی و عدم موفقیت در روابط این سه کشور و غرب شکل گیرد که حاصل آن گرایش‌هایی با شدت و ضعف متفاوت و نوسان داد به سمت کشورهای شرقی (آسیایی) در قالب گرایش به شرق در مواضع اعلامی و عملی (مناسبات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی) بروز یابد. سؤال مطرح‌شده در این مقاله این است که: چرا نگاه به شرق در سیاست خارجی ایران، روسیه و ترکیه در دوران پس از جنگ سرد تقویت شده است؟ فرضیه‌ی مقاله این است که پیشینه مرزبندی هویتی کشورهای ایران، روسیه و ترکیه با غرب و رودررویی این کشورها با هویت هژمونیک غرب در دوران پس از جنگ سرد، سبب تقویت نگاه به شرق در سیاست خارجی این کشورها شده است. مقاله‌ی در چارچوب نظریه‌ی برسازی (سازنده گرایی) در سیاست خارجی (مهم شدن هویت‌ها و کناکنش‌ها) و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و اینترنتی در پی یافتن پاسخ سؤال بالا و تأیید فرضیه‌ی طرح‌شده، به این نتیجه رسیده است که هم هویت تاریخی، دینی و تمدنی، هم هویت جغرافیایی (مرزبندی‌های جغرافیایی) و هم موانع و فشارهای هویت هژمونیک غرب در گرایش این سه کشور به شرق و آسیا نقش آفرین بوده است.

**واژگان کلیدی: هویت، نگاه به شرق، جنگ سرد، برسازی (سازنده گرایی)**

<sup>۱</sup>دانشیار روابط بین‌الملل دانشگاه خوارزمی، تهران. ایران

<sup>۲</sup>کارشناس ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه خوارزمی، تهران. ایران (نویسنده مسئول)

## مقدمه

سه کشور ایران، روسیه (شوروی) و ترکیه (عثمانی) همواره روابط پرنوسانی با دنیای غرب در خلال دو سده ی اخیر داشته اند. در این مدت روابط این کشورها با غرب هم ماهیت تقابلی و رقابت‌آمیز داشته و هم در دوره‌هایی روابط همکاری جویانه و نزدیک‌تر میان این کشورها با اروپا و امریکای شمالی برقرار شده است. این روابط دوگانه‌ی تقابلی - همکاری جویانه در ترکیه ی دوران عثمانی، ایران و روسیه (تزاری و کمونیسم) قابل توجه بوده است. رویکرد تقابلی عثمانی با غرب در دوران بعد از خود (ترکیه) موجی از همکاری‌ها را در قالب کمالیسم (آتاتورکیسم) آشکار کرد. این روابط همکاری جویانه در دوران جنگ سرد در قالب ناتو ادامه یافت تا اینکه فروپاشی شوروی از میزان ارزش ترکیه برای غرب کاست. روسیه نیز که در زمان انقلاب‌های اروپایی به‌عنوان منجی اروپا و نظام‌های پادشاهی عمل می‌کرد و همچنین در دوران جنگ جهانی دوم در مقابل آلمان نازی به همکاری با غرب پرداخت؛ در دوره‌هایی نیز با غرب در رقابت و تقابل بوده است. رقابت‌های استعماری، جنگ‌های جهانی و مهم‌تر از همه جنگ سرد از نمونه‌های این تقابل طرف‌ها است.

ایران نیز در دوره‌هایی از تاریخ خود در روابط با غرب این دوگانگی را داشته است. از مهم‌ترین این تقابل‌ها می‌توان به دوران استعمار و انقلاب مشروطه و همچنین ملی‌شدن صنعت نفت اشاره کرد. در دوره‌ی انقلاب اسلامی هم این دوگانگی (البته در قالب کلی تعارض ایدئولوژیک) به چشم می‌خورد. درعین حال در روابط این سه کشور با غرب دوره‌هایی از همکاری‌های به نسبت گسترده وجود داشته است. دوران پهلوی اول و دوم همکاری با غرب آشکار بوده است. در ارتباط با ترکیه نیز عضویت در ناتو و همچنین گرایش به اتحادیه‌ی اروپا و زیرمجموعه‌ی آن قابل اندیشه است. روسیه نیز با فروپاشی شوروی همکاری با غرب را در قالب آتلانتیک‌گرایی و در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی در پیش گرفته است.

درعین حال در دوره پس از جنگ سرد، روندی از گرایش به شرق در سیاست خارجی هر سه کشور مشاهده شده است. این گرایش به شرق هم در مواضع اعلامی سیاست خارجی این

کشورها و هم در ارتقای سطح مناسبات سیاسی و اقتصادی با کشورهای آسیایی قابل مشاهده است. اگرچه دلایل گوناگونی در تمایل این کشورها به شرق از جمله نیروی جاذبه‌ی شرق در قالب اقتصاد نوظهور، تحولات داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی وجود دارد در این مقاله دست‌مایه‌هایی هویتی نگاه به شرق را در سیاست خارجی این سه کشور و اینکه چه عوامل مشترک هویتی در روابط این سه کشور در برابر غرب باعث شده تا بعد از جنگ سرد، روابط با شرق در مناسبات آن‌ها برجسته شود، بررسی خواهد شد. در این راستا پرسش مقاله این است که چرا نگاه به شرق در سیاست خارجی ایران، روسیه و ترکیه در دوران پس از جنگ سرد تقویت شده است؟ فرضیه‌ای که در پاسخ به این پرسش مورد آزمون قرار گرفته این است که پیشینه مرزبندی هویتی کشورهای ایران، روسیه و ترکیه با غرب و رود رویی این کشورها با هویت هژمونیک غرب در دوران پس از جنگ سرد، سبب تقویت نگاه به شرق در سیاست خارجی این کشورها شده است. برای آزمون فرضیه بالا، ابتدا نظریه‌ی برسازی (سازنده‌گرایی) و نقش هویت‌ها در تعامل و سیاست خارجی به‌عنوان مبنای نظری تحلیل فرضیه مطرح شده است. سپس شواهد شرق‌گرایی در مواضع اعلامی و مناسبات سیاسی و اقتصادی روسیه، ترکیه و ج.ا. ایران در دوره پس از جنگ سرد ارائه گردیده و در قسمت سوم، عوامل مشترک هویتی این کشورها در برخورد با غرب را تحلیل و بررسی شده است.

### رویکرد نظری؛ برسازی (سازنده‌گرایی) و نقش هویت در سیاست خارجی

نظریه‌های روابط بین‌الملل از دو جهت به مطالعه‌ی سیاست خارجی می‌پردازند؛ دسته‌ی نخست نقش عوامل مادی-محیطی (داخلی و خارجی) را علت اصلی شکل‌گیری سیاست خارجی دولت‌ها قلمداد می‌کند. این دسته با عنوان خرد‌گرایان مطرح هستند که خود به دودسته‌ی نظریه‌هایی که سطح کلان و ساختار نظام بین‌الملل را تعیین‌کننده‌ی اصلی رفتار دولت‌ها می‌دانند؛ و سطح خرد که به عوامل داخلی اولویت می‌دهند (Martin, 1999: 49). دسته‌ی دوم نظریه‌های معناگرا هستند که نقش عوامل غیرمادی و فرهنگی را در سیاست خارجی برجسته

می‌نمایند. برسازی رهیافتی است که در میانه‌ی این دودسته جای دارد. به عبارتی از نظر فرافرنزی، این تئوری در میانه‌ی طیف طبیعت گرایان/ اثبات-گرایان از یک سو و پسا ساختارگرایان از سوی دیگر و در مباحث محتوایی در میانه‌ی راه واقع گرایان و لیبرال‌ها هستند. آن‌ها از یک سو، به انگاره‌ها، معانی، قواعد، هنجارها و رویه‌ها توجه دارند و از سوی دیگر، به دلیل اهمیت قائل شدن به عوامل مادی، متمایز از جریان‌های شالوده شکنان هستند (مشیر زاده، ۱۳۹۲: ۳۲۴-۳۲۳).

با توجه به اینکه مهم‌ترین جنبه‌ی سازنده گرایبی بحث هستی‌شناسی است این دیدگاه در زمینه‌ی هستی‌شناسی چنین بیان می‌دارد: ۱- جهان اجتماعی هم جنبه‌ی مادی دارد و هم گفتمانی؛ یعنی جدا از دلایل و فهم کنشگران نیستند و ما جهان اجتماعی را می‌سازیم. ۲- سرشت کنشگران هم مادی و هم گفتمانی است یعنی کنشگران سرشتی کاملاً اجتماعی دارند. آنچه به هویت آن‌ها قوام می‌بخشد، تعاملات، رویه‌ها، هنجارها، ارزش‌ها، فرهنگ، ایدئولوژی، باورهای اصولی و ایده‌های نهادینه هستند. ۳- فردگرایی و کل‌گرایی در قالب (مشکل ساختار- کارگزار). در دیدگاه سازنده گرایبی، ساختار و کارگزار منزلت هستی‌شناختی برابری دارند و به شکل متقابل یکدیگر را قوام و تعیین می‌بخشند. ۴- واحدهای تشکیل دهنده‌ی نظام؛ علاوه بر دولت‌ها، افراد، جنبش‌های اجتماعی، سازمان‌های غیردولتی، سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی و ... نیز از واحدهای تشکیل دهنده‌ی این نظام هستند (مشیر زاده، ۱۳۸۳: ۱۱۷-۱۱۶).

آنچه در عمل سازنده گرایبی را متمایز از دیگر رهیافت‌ها می‌نماید، بحث هویت است. هویت به معنی فهم‌ها و انتظارات در مورد خود که خاص نقش است؛ یعنی در ارتباط با دیگران معنا و مفهوم می‌یابد (جوادی ارجمند، ۱۳۹۲: ۵۵). به عقیده‌ی ونت هویت‌ها به‌طور هم‌زمان به گزینش‌های عقلانی قوام می‌دهند و این الگوهای هنجاری سیاست بین‌الملل اند که به آن‌ها شکل می‌دهند. این هویت‌ها در قالب بستر اجتماعی است که تعریف می‌گردد نه به‌صورت ماهوی. آن‌ها ذاتاً اموری رابطه‌ای هستند و باید به‌عنوان مجموعه‌ای از معانی تلقی شوند که یک کنشگر با در نظر گرفتن چشم‌انداز دیگران یعنی به‌عنوان یک ابژه‌ی اجتماعی به خود نسبت می‌دهد. هویت‌های اجتماعی برداشت‌های خاصی از خود را در رابطه با سایر کنشگران نشان می‌دهند و

از این طریق منافع خاصی تولید می‌کنند و به تصمیمات سیاست‌گذاری شکل می‌دهند. اینکه «خود» خود را دوست، رقیب یا دشمن «دیگری» بداند، تفاوت زیادی در تعامل میان آن‌ها ایجاد خواهد کرد (مشیرزاده، ۱۳۹۲: ۳۳۲). ونت می‌گوید: خود بر اساس برداشتی که از وضعیت دارد، نشانه‌ای برای دیگری می‌فرستد و دیگری این نشانه را بر مبنای برداشت خودش از وضعیت تفسیر می‌کند و بر اساس این تفسیر، علامتی به خود می‌دهد و خودپاسخ می‌دهد و در این تعامل است که هویت خود و دیگری به‌عنوان دوست یا دشمن یا رقیب شکل می‌گیرد (Wendt, 1999: 330-331).

بر اساس این نظریه نمی‌توان سیاست بین‌الملل را در حد یک سلسله تعاملات و رفتارهای عقلانی و در چارچوب‌های صرف مادی و نهادی در سطوح ملی و بین‌المللی تقلیل داد، زیرا رفتار دولت‌ها تنها بر اساس یک سلسله اهداف از پیش تعیین‌شده شکل نگرفته، بلکه در بستر زمان به صورت نوعی الگوی رفتاری از طریق هویت‌ها شکل می‌گیرد (قوام، ۱۳۸۶: ۲۲۴). از سوی دیگر هویت و منافع بازیگران از منابع داخلی هویت واحدها سرچشمه می‌گیرد (متقی و کاظمی، ۱۳۸۶: ۲۱۵). نقطه‌ی عزیمت نظریه‌ی برسازی، سیاست خارجی را نقد مفهوم انسان اقتصادی پیشینه‌جویی می‌دانند که در مرکز تحلیل واقع‌گرایانه و نئولیبرال از سیاست خارجی قرار دارد که مفاهیم، ارزش‌ها، افکار یا هنجارها را صرفاً ابزاری برای تأکید بر منافع شخصی و توجیه آن‌ها می‌دانند. از دید برسازی کنش‌های کنشگران را هنجارها هدایت می‌کنند؛ یعنی انتظارات بین‌الذاتانی [میان ذهنی] مشترک و مبتنی بر ارزش‌ها در مورد رفتارها. در نتیجه از دید آن‌ها کنشگر، انسان جامعه‌شناختی و ایفاکننده‌ی نقش است و نه انسان اقتصادی (هادیان، ۱۳۸۲: ۹۳۰). از این نگاه تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی، بر اساس هنجارها و قواعد که خود مبتنی بر پیشینه‌ای از عوامل ذهنی، تجربه‌ی تاریخی- فرهنگی و حضور در نهادهاست، تصمیم‌گیری می‌کنند. از آنجا که برسازی بر هویت سیال و اجتماعی دولت‌ها تأکید می‌کند، پس در حوزه‌ی سیاست خارجی به دنبال ایجاد قوانین عمومی نیست. در واقع با توجه به منابع هویتی مختلف، سیاست خارجی کشورها متفاوت خواهد بود (Philips, 2007: 63). تلاش برسازی بر آن است

تا از طریق رهیافت سیاست هویت، چگونگی نقش و تأثیر اجتماعات میان ذهنی مانند ناسیونالیسم، قومیت، مذهب، فرهنگ، جنسیت و نژاد را در سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی توضیح دهد... از طرفی اهمیت سیاست‌ها و موضوع‌های هویتی به این دلیل است که آن‌ها تصور می‌کنند که هویت‌ها به‌صورت بالقوه بخشی از رویه‌های قوام‌بخش کشورها بوده و در نتیجه کنش‌های آن‌ها در داخل و خارج را برمی‌انگیزد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴: ۴۳). از این رو و در ارتباط با سه کشور روسیه، ترکیه و ایران، گرچه تشابهات هویتی چندانی باهم ندارند اما به لحاظ تجربه‌های هویتی تقریباً مشابهی که با مجموعه‌ی غرب دارند؛ می‌توان این‌گونه بیان کرد که تعارضات هویتی شکل گرفته در طول تاریخ زمینه را برای گرایش این کشورها به شرق مهیا کرده است. پیشینه‌ی نه‌چندان موفق غرب‌گرایی و هویت‌های متمایز دینی، تاریخی، فرهنگی و ژئوپلیتیکی، جریان سیاست خارجی در این کشورها را با گرایشی - حداقل مقطعی - به‌سوی کشورهای شرق سوق داده است.

### **شواهد شرق‌گرایی در مواضع اعلامی و مناسبات سیاسی و اقتصادی روسیه، ترکیه و ج. ا. ایران در دوره پس از جنگ سرد.**

در ادامه تلاش خواهد شد تا با نظریه سازنده‌ی گرایشی به رویکرد سه کشور روسیه، ایران و ترکیه پس از پایان جنگ سرد و تحولات سیاسی و اقتصادی ایجادشده که در پی آن به سمت کشورهای شرقی سوق پیدا کرده‌اند را مورد بررسی قرار بگیرد. این گرایش‌ها هم در مواضع اعلامی و هم مناسبات عینی سیاسی و اقتصادی تبلور یافته است.

#### **الف) روسیه**

در ارتباط با شواهد شرق‌گرایی در مواضع و مناسبات سیاسی و اقتصادی روسیه باید به دیدگاه اوراسیا‌گرایان توجه کرد. این دیدگاه نشان از شرق‌گرایی در روابط خارجی روسیه دارد و در بطن خود مفهومی جغرافیایی در خصوص هویت روسی به شمار می‌رود. این تفکر در اواخر قرن ۱۹ در امپراتوری روسیه به وجود آمد سپس در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، طرفدارانی در محافل روس‌های مهاجر به دست آورد. بانی این دیدگاه پی. ان. ساویتسکی بود. او در دهه‌ی

۱۹۲۰ به اوراسیا گرایی به عنوان نمایندگان آغازی نو در اندیشه و حیات می‌نگریست که ریشه در واقعیت‌های عینی قاره‌ی اوراسیا داشت. این‌ها معتقدند روسیه به علت موقعیت سرزمینی ویژه‌ای که دارد و در اروپا و آسیا گسترش یافته، لازم است سیاست متوازنی را که متضمن تأمین منافع آن کشور در اروپا و آسیا باشد، تعقیب نماید (محمدی، ۱۳۹۰: ۴). سرگئی استانکوویچ، از طرفداران این نظریه و از اعضای شورای سیاست خارجی یلتسین، آن را برای روسیه واقع‌گرایانه، عقلایی و طبیعی ذکر کرده و معتقد بود که روسیه باید گفت‌وگوی چند جانبه‌ای را در زمینه‌های فرهنگی، تمدنی و کشوری آغاز نماید و از این طریق، توازنی بین گرایش‌های افراطی غربی و یا شرقی به وجود آورد (ثقفی عامری، ۱۳۷۹: ۱۱).

در این رویکرد به حمایت جدی از حقوق روس‌هایی که در خارج نزدیک زندگی می‌کنند تأکید شده و به ایجاد نوعی روابط کنفدرالی با جمهوری‌های بازمانده از فروپاشی شوروی و ضرورت توجه به روابط اقتصادی پیچیده و تنگاتنگ جمهوری‌ها، نیاز به مدیریت هماهنگ، تأکید دارد. در چارچوب این دیدگاه می‌توان سیاست نگاه به شرق روسیه را تفسیر و تحلیل کرد. زمانی که پریماکف در سال ۱۹۹۶ به عنوان وزیر خارجه‌ی روسیه منصوب شد، تأکید کرد روسیه نباید صرفاً به ارزش‌های غربی توجه کند چون دارای موقعیت منحصربه‌فرد برحسب شرایط ژئوپلیتیکی و تاریخی است که ریشه در اروپا و آسیا دارد. این ویژگی، روسیه را به هویتی چند قومیتی، چند زبانی و چند مذهبی مبدل ساخته است. از این رو روسیه نمی‌تواند از منافع، علایق و ارزش‌هایی که به طور عمده از جامعه‌ی اروپایی - آمریکایی متفاوت است، فرار کند. بر اساس این دیدگاه، روسیه منافع مهمی در یک نظام بین‌المللی چندقطبی برای محدود کردن قدرت امریکا دارد. هدف این دکتترین، تلاش برای ایجاد توازن قدرت در جهان و حفظ روسیه به عنوان یک قدرت بزرگ است. برای رسیدن به این هدف، تجدیدنظر در سیاست خارجی روسیه لازم به نظر می‌رسید که با برقراری کنترل دوباره بر جمهوری‌های تازه استقلال یافته و روابط مستحکم‌تر با کشورهای مخالف امریکا همانند چین، هند و ایران از نفوذ غرب جلوگیری نماید (کرمی، ۱۳۸۳: ۱۳۴).



پس از انتخاب مجدد یلتسین به ریاست جمهوری روسیه گرایش به سمت راهبردی اقتصادی در قبال کشورهای منطقه تقویت شد. این دولت ضمن توجه به توسعه‌ی اقتصادی و اصلاحات اقتصادی، از فرصت‌های اقتصادی و روابط تجاری با کشورهای واقع در جنوب و شرق خود غافل نشد. در این دوره سیاست خارجی روسیه در قبال آسیای مرکزی مبتنی بر رویکردی ژئواکونومیستی بود؛ اما با توجه به اینکه قدرت اقتصادی لازم را نداشت، از اهرم کنترل بر راه‌های انتقال منابع انرژی استفاده کرد. به‌طور کلی در سیاست نگاه به شرق، روسیه نه به‌عنوان یک ابرقدرت دارای یک نقش جهانی، بلکه یک قدرت بزرگ اوراسیایی پنداشته می‌شود که نقش و منافع خود را در منطقه‌ی اوراسیا تعریف کرده است (محمدی، ۱۳۹۰: ۶). با روی کار آمدن ولادیمیر پوتین و به‌خصوص در دور دوم ریاست جمهوری وی، سیاست شرق‌گرایی روسیه جان تازه‌ای به خود گرفته است. این سیاست در سند «تدبیر سیاست خارجی روسیه» در سال‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۰۸ نیز مشهود است. در این سند، روابط با چین، ژاپن، هند و خاورمیانه جزو اولویت‌های سیاست خارجی مسکو مطرح شده است (کرمی، ۱۳۸۹: ۱۹۱). همچنین این سیاست در مواضع اعمالی روسیه نیز تقویت شده است؛ حضور در سازمان همکاری‌های شانگهای، اتحادیه‌ی گمرکی اوراسیا و ... در این راستا تحلیل می‌شود. در زمینه‌ی تجارت خارجی برای مثال تجارت با چین از ۶/۲ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰ به ۶۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۰ رسید (Lo, 2008). همچنین سال ۲۰۱۲، روسیه ۵۵۰ هزار بشکه نفت در روز به هند و کمتر از ۵۰۰ هزار بشکه در روز به چین صادر کرده است. در همین زمینه، برخلاف صادرات نفت و گاز که روسیه هنوز اروپا-محور است؛ در صادرات LNG (گاز طبیعی مایع‌شده) کاملاً آسیا-محور است و تقریباً تمام آن را به ژاپن (۷۶ درصد در ۲۰۱۲) و کره‌ی جنوبی (۲۰ درصد) تحت موافقت‌نامه‌های عرضه‌ی بلندمدت صادر می‌کند؛ اگرچه درآمدهای حاصل از این صادرات اندک است و در سال ۲۰۱۴، ۵/۲ میلیارد دلار بوده است (Zevelev, 2016). تلاش‌های روسیه برای اجرای خط لوله‌ی گاز به کره‌ی جنوبی از طریق مسیر کره‌ی شمالی، سیاست دیپلماسی

برابر و متوازن در مناقشه‌ی دو کره و مدیریت اختلافات مرزی با ژاپن و چین نیز در همین راستا است (ثمودی پيله رود و اکبری، ۱۳۹۱).

## ب) ترکیه

ترکیه از طرفی سعی در نزدیکی به غرب و عضویت در اتحادیه‌ی اروپا را دارد (بنا به دلایلی عضو ناتو هست)؛ از طرفی دیگر به دلیل هویت اسلامی-ترکی خود، خواهان گسترش روابطش با شرق و جهان اسلام است. عضویت در گروه (D8) نمونه‌ی بارز این مطلب است. با فروپاشی عثمانی در ۱۹۲۳ و روی کار آمدن کمال آتاتورک، او در پی غربی کردن ملت و کشور ترکیه برآمد. تفکر آتاتورکیسم (کمالیسم) سعی در جدا کردن هویت اسلامی و موقعیت جغرافیایی بود (واعظی، ۱۳۸۷: ۴۴)؛ اما پس از عدم پذیرش ترکیه در اتحادیه‌ی اروپا در سال ۱۹۸۷، سیاست ترکیه به سمت شرق گرایش یافت؛ شاید به این دلیل که اروپا را قانع نماید تا عضویتش را در اتحادیه‌ی اروپا بپذیرد. دوگانگی هویتی در ترکیه یکی از دلایل عدم عضویت در اتحادیه‌ی اروپاست. با پایان جنگ سرد و از دست رفتن موقعیت استراتژیک ترکیه در سال ۱۹۹۱، سیاست نگاه به شرق توسط «تورگوت اوزال»، رئیس‌جمهور وقت، اتخاذ شد. او معتقد بود که ترکیه باید نگاه خود را متوجه شرق سازد. قبل از فروپاشی شوروی ترکیه تنها کشور ترک بود؛ اما با فروپاشی شوروی، پنج جمهوری ترک در صحنه‌ی جهان ظاهر شده‌اند. این اتفاق موقعیت را برای ترکیه فراهم نمود تا با تکیه بر زبان و فرهنگ ترکی به رابطه با این کشورها پردازد. عامل اقتصاد نیز دلیل دیگری بود که ترکیه قصد داشت به گسترش روابطش به شرق به خصوص کشورهای ترک‌زبان پردازد (عطایی، ۱۳۷۸: ۱۱۱-۱۱۰).

مرحله‌ی دوم سیاست شرق ترکیه به سال ۱۹۹۶، دوره‌ی نجم‌الدین اربکان برمی‌گردد. وی تلاش کرد تا سیاست نگاه به شرق را جایگزین سیاست نگاه به غرب نماید؛ اما با روی کار آمدن رجب طیب اردوغان او تلاش کرد هر دو سیاست را در هم ادغام کند. خط‌مشی اردوغان و عبدالله گل در عرصه‌ی سیاست خارجی به‌ویژه در خصوص تنش‌زدایی در منطقه، گسترش روابط با کشورهای اسلامی، رویکرد جدید به تحولات خاورمیانه، همکاری با اروپا و فعالیت‌های

بین‌المللی دست‌آوردهایی را برای ترکیه به همراه داشت (واعظی، ۱۳۸۷: ۵۷). در هزاره ی جدید و با روی کار آمدن حزب عدالت و توسعه (AKP)، اتخاذ سیاست چندوجهی و چندجانبه گرایانه در روابط و سیاست خارجی باعث افزایش روابط ترکیه با کشورهای شرقی شد. با اتخاذ این سیاست چندوجهی، روابط با کشورهای همسایه مثل ایران و سوریه و قدرت‌های آسیایی مانند هند، چین و روسیه گسترش یافت (صادقی، ۱۳۸۸: ۵۰). این گرایش به شرق هم در مواضع اعلامی و هم مواضع اعمالی آن‌ها به چشم می‌خورد؛ برای مثال، اردوغان رهبر حزب در مصاحبه‌ای با مجله‌ی پروفایل اتریش در سال ۲۰۰۷ عنوان می‌کند ما در منطقه‌ای زندگی می‌کنیم که بسیاری از تمدن‌ها در تعامل باهم هستند. از یک‌سو ما کشوری اروپایی هستیم و از طرف دیگر با آسیا مناسباتی داریم. به‌علاوه جهت‌گیری نگاه ما به مسائل خاورمیانه است که مسئولیت‌هایی برای ما دارد که ایجاب می‌کند به ایفای نقش در خاورمیانه، بالکان، قفقاز و ... پردازیم. این مسئولیت تاریخی ماست و روندی طبیعی است که از طرف کسی بر ما تکلیف نشده است (Davutoglu, 2008). در سال ۲۰۱۱ نیز پس از پیروزی حزبش اعلام می‌کند که امروز از استانبول تا ساریوو، از میر تا بیروت، آنکارا تا دمشق، دیار بکر تا رام الله، نابلس، جنین، کرانه‌ی باختری و بیت‌المقدس، ترکیه تا خاورمیانه، قفقاز، بالکان و اروپا پیروز شد (دانش نیا و دیگران، ۱۳۹۲: ۳۶). این تقسیم‌بندی اردوغان جغرافیای تسلط در دوران امپراتوری عثمانی را ترسیم می‌کند. همچنین داوود اوغلو وزیر امور خارجه سابق و نظریه‌پرداز حزب، ترکیه را از نظر تاریخی و فرهنگی با ایران، اعراب، قفقاز و بالکان هم پیوند می‌داند و معتقد است امپراتوری عثمانی اولویت خاصی برای خاورمیانه قائل بوده است. به همین دلیل امروزه نمی‌توان بدون توجه به تجربه‌ی عثمانی سیاست خارجی برای ترکیه پی‌ریزی کرد (Ulgen, 2010: 6).

درزمینه‌ی تجارت خارجی نیز افزایش حجم تجارت خارجی ترکیه در بین سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۸ از ۷۲ میلیارد به ۳۳۳ میلیارد، سهم آسیا و خاورمیانه از ۱۸/۷ میلیارد به ۱۳۱ میلیارد دلار رسیده است. همچنین بین سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۰ درحالی‌که درصد سهم اتحادیه‌ی اروپا در تجارت خارجی ترکیه از ۵۳/۶ به ۴۱/۶ رسیده است، سهم آسیا و خاورمیانه به ترتیب از ۱۸/۸

و ۸/۵ به ۲۹/۳ و ۱۲/۹ درصد افزایش یافته است (دانش نیا و دیگران، ۱۳۹۲: ۴۵ و قنبر لو، ۱۳۹۲: ۸۹).

### ج) جمهوری اسلامی ایران

شرق گرایی در روابط اقتصادی و سیاسی ج.ا. ایران به دوران حکومت پهلوی در اواخر دهه ی ۱۳۴۰ و دهه ی ۱۳۵۰ بازمی گردد. این گرایش به شرق حاصل تحولات داخلی، منطقه ای و بین المللی از جمله تنش زدایی جنگ سرد و افزایش قیمت نفت در پی شوک های نفتی بود؛ اما با وقوع انقلاب اسلامی و شرایط انقلابی حاکم بر کشور و شعار «نه شرقی، نه غربی»، شرق گرایی با رکود مواجه شد. به تدریج شرایط حاکم بر ایران از جمله جنگ تحمیلی و نیاز به تسلیحات و همچنین تحریم های غرب باعث شد تا همکاری با شرق مجدداً قوت گیرد. در این راستا و با تشکیل دولت سازندگی، با توجه به محدودیت های به وجود آمده در روابط با غرب و ضرورت بازسازی اقتصادی کشور، برقراری نوعی همکاری میان هند، روسیه، چین و ایران با عنوان «اتحاد استراتژیک» مطرح شد. با پایان یافتن جنگ سرد و فروپاشی بلوک شرق شرایط برای برقراری روابط با شرق بیشتر مهیا گردید. در دوره بعد سیاست شرق گرایی در ایران قالب فرهنگی یافت؛ اگرچه قالب های اقتصادی و سیاسی نیز مورد توجه بود. در واقع از قالب فرهنگی برای دستیابی به مقاصد اقتصادی و سیاسی استفاده شد. باروی کار آمدن دولت اصولگرا سیاست نگاه به شرق به طور کامل راهنمای سیاست خارجی ایران گردید. تشدید گرایش به شرق در این دوره به دلایل مختلفی صورت گرفت که مهم ترین آن عبارت اند از: عدم موفقیت ارتباط با غرب، نوع نگاه دولت جدید به مسائل سیاسی، پرونده های هسته ای، تشدید تحریم ها و فشارهای امریکا، محور شرارت قلمداد شدن ایران، اتهام های غرب درباره مسائل حقوق بشری کشور است. در این دوره شرق به عنوان ابزاری در برابر غرب مورد توجه بود. شواهد این شرق گرایی در مناسبات سیاسی و اقتصادی ایران با کشورهای حوزه ی شرق آشکار است. در حوزه ی روابط نظامی می توان خریدهای تسلیحاتی ایران از کشورهای همچون چین، روسیه و کره ی شمالی را مثال زد؛ به طوری که در فاصله ی سال های ۱۹۵۰ تا ۲۰۱۵ ایران از روسیه، چین و کره ی شمالی به ترتیب

۶/۷۱۵، ۴/۲۵۹ و ۱/۵۲۷ میلیارد دلار سلاح خریده است و در همین زمینه از خرید ۱۳ میلیون دلاری ایران در سال ۲۰۱۵، ۹ میلیون آن از چین و ۴ میلیون از روسیه بوده است ( sipri.org & pri.com). در حوزه ی نفت نیز حضور شرکت های نفتی کشورهای شرقی در ایران بسیار قابل توجه بوده است. از جمله شرکت داتلیم، کنسرسیوم شرکت ساخت و مهندسی تویوتا و شرکت لیند آلمان کنسرسیومی از داتلیم، لورگی و یو. اچ. دی. ایی (U.H.D.E) از کره، کنسرسیومی متشکل از شرکت مهندسی تویوتا و شرکت چیودا و شرکت اینپکس از ژاپن، شرکت ملی نفت چین (CNPC) و شرکت ونتورز S.K.S از مالزی در فاصله ی سال های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۷ در بخش انرژی ایران وارد شده‌اند (عزیز نژاد و سیدنورانی، ۱۳۸۸: ۱۹۲). همچنین شرکت روسی گاز پروم در فازهای مختلف پارس جنوبی و دیگر پروژه های مهم نفتی و گازی فعالیت می کند. در زمینه‌ی همکاری های هسته ای، پولی و بانکی، اقتصادی و تجاری نیز آمارها نشان می دهد که از مجموع صادرات ۳۱/۳ میلیارد دلاری غیرنفتی ایران در سال (۲۰۱۳) ۱۳۹۲، سهم آسیا ۹۱/۸ درصد و سهم اروپا به کمتر از ۵ درصد کاهش یافته است (وزارت صنعت، معدن و تجارت، ۱۳۹۱). در همین زمینه بر اساس آمارهای گمرک ایران، بیشترین صادرات به ترتیب ارزش دلاری در سال های (۲۰۰۹) ۱۳۸۸ و (۲۰۱۰) ۱۳۸۹ از آن کشورهای آسیایی بوده است؛ به طوری که بر اساس ارزش دلاری ۱۲ کشور اول در رتبه بندی صادرات، کشورهای آسیایی بوده است. این وضعیت در سال های بعدی نیز ادامه یافت؛ به طوری که سهم کشورهای آسیایی از صادرات غیرنفتی ایران در سال ۱۳۹۰: ۹۱/۳، ۱۳۹۱: ۹۱/۵، ۱۳۹۲: ۹۲/۱ و ۱۳۹۳: ۹۱/۹ درصد بوده است. همچنین این وضعیت برای واردات نیز همین گونه بوده است؛ به طوری که در سال های ۱۳۸۹ تا ۱۳۹۳ به ترتیب، ۶۱/۱، ۷۲، ۶۸/۲، ۷۲/۹ و ۷۷/۲ درصد بوده است. در این بین کشورهای شرق آسیا چین، هند، کره همواره جزء ده کشور شریک تجاری ایران در صادرات و واردات بوده‌اند (نمایه ی آماری سازمان توسعه ی تجارت ایران، فروردین ۱۳۹۴: دفتر برنامه ریزی تجاری).

## عوامل مشترک هویتی این کشورها در برخورد با غرب

کشورهای ایران، روسیه و ترکیه در رویارویی و تعامل با غرب عوامل هویتی مشترکی با غرب داشته اند که در گرایش آن ها به شرق دخیل بوده اند. این عوامل در هر کدام از این کشورها (در هر کشور به دلایلی خاص) و تحت شرایط خاصی باعث واگرایی از غرب شده است. ما این عوامل را در چهار حوزه بررسی می کنیم: ۱- هویت تاریخی، هویت دینی و هویت تمدنی این سه کشور در گذشته با غرب (عموماً اروپا) در تمایز بوده است؛ ۲- هر سه کشور به لحاظ جغرافیایی در نقطه‌ی تلاقی و برخورد عناصر هویتی و تمدنی غرب قرار داشته اند و نوعی مرزبندی هویتی- جغرافیایی نیز با غرب پیدا کرده‌اند؛ ۳- در هر سه کشور گرایش هایی از همکاری و نزدیکی با غرب در حوزه سیاست خارجی وجود داشته که عموماً با سرخوردگی و عدم موفقیت همراه شده است و ۴- هر سه کشور با شواهد فراوانی از هویت هژمونیک غرب در دوره ی پس از جنگ سرد روبه رو شده اند.

### ۱- تمایز هویت تاریخی، دینی و تمدنی سه کشور در گذشته با غرب (عموماً اروپا)

تمدن ایرانی در طول تاریخ حاصل برخورد و در هم تنیدگی سه فرهنگ «ایران باستان»، «اسلامی» و «مدرنیته» بوده است (مفتخری، ۱۳۹۲: ۹۵). اگرچه بن‌مایه‌های همه‌ی ایرانی‌ها برخوردار از هر سه هویت بوده است؛ اما هویت تاریخی ایران در قالب تمدن ایرانی- اسلامی که مبتنی بر اشراق و اصول و هنجارهای اسلامی است در تقابل با عقل‌گرایی صرف و عینی‌گرایی غرب می باشد. از طرف دیگر هویت اسلامی- شیعی ایران به لحاظ ایدئولوژیکی با هویت مسیحی و لیبرال دموکراسی غربی متفاوت است. به عبارتی، سیر تحول اندیشه‌ی سیاسی در غرب و ایران متفاوت بوده است؛ تجربه‌گرایی، بشرمحوری، اقتصاد بازار آزاد بخش زیادی از هویت غرب را شکل داده است. همچنین نگرش دینی متفاوت غرب که دین را امری مقدس اما مانع پیشرفت می‌داند و بر این عقیده است که امور دینی از امور سیاسی جدا است و به محدوده‌ی شخصی مربوط است (سکولاریسم)، با اندیشه‌ی ایرانی دین‌محور- چه در امر شخصی و چه در حکمرانی- تفاوت آشکاری دارد.

از نظر تمدنی، هویت ایرانی با امپراتوری‌های باستانی، دیرینگی فرهنگی-تمدنی و در دوران جدید با پیشروی در فلسفه و علم که حاصل همراهی این فرهنگ باستانی با فرهنگ و تمدن دینی است با تمدن دینی غرب که عموماً به دوران بعد از قرون وسطا و رنسانس برمی‌گردد، به کل متفاوت است. این تفاوت در هویت تاریخی، دینی و تمدنی امروزه در قالب کلی فرهنگ شرق در برابر فرهنگ غربی در تمام زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، دینی و فرهنگی، به هویتی متمایز و عموماً در تعارض باهم منجر شده است که نتیجه‌ی آن در روابط منطقه‌ای و بین‌المللی نمود و بروز یافته است.

ترکیه‌ی امروزی در اوایل قرن بیستم مرکز امپراتوری بزرگی بود که کشورهای عربی خاورمیانه، ترکیه کنونی، بخشی از شمال افریقا، قسمت اعظم بالکان، یونان، رومانی، مولداوی، بلغارستان، صربستان، بوسنی و هرزگوین، مونته‌نگرو و مقدونیه را شامل می‌شد؛ که به‌عنوان امپراتوری مسلمان در برابر دولت‌های اروپایی از مسلمانان دفاع می‌کرد و در صحنه‌ی سیاست جهانی و معادلات بین‌المللی از قدرت‌های مهم و تأثیرگذار بود. از این نظر، هویت تاریخی، دینی و تمدنی عثمانی با توجه به تحولات بین‌المللی، رویکردهای جهان‌بینانه، رسالت جهان‌شمول، موقعیت استراتژیک در مقابل غرب و خصوصاً اروپا برجسته می‌شد. این ویژگی‌ها باعث شکل‌گیری تمدنی شد که به جهان‌وطنی یونانی‌ها، رومی‌ها و بیزانسی‌ها شباهت داشت. سیاست ترکیه‌ی امروزی در هزاره‌ی جدید با الهام از امپراتوری عثمانی در قالب نوع‌ثمنی‌گرایی یادآور آن تمدن و در پی احیای آن است. شاخص‌های این هویت تاریخی، دینی و تمدنی در قالب مذاهب مختلف، اقوام، نژادها، آثار و بناهای تاریخی، زبان ترکی، جنبش فتح‌الله گولن (با داعیه‌ی هویت تاریخی ترکی، اسلامی و اروپایی) و ... نمایان شده است (دانش نیا و دیگران، ۱۳۹۲: ۴۰). به‌طورکلی ترکیه با داعیه‌ی خلافت اسلامی، هویت ترکی (زبان و قوم ترک) با هویت اروپایی و زبان انگلیسی و لاتین در تمایز قرار داشته است. به لحاظ تاریخی، سرزمین آناتولی و آسیای صغیر از تمدن طولانی برخوردار بوده در صورتی که کشورهای اروپایی از دوران ملی‌گرایی و عصر وستفالی سر برآورده‌اند.

روسیه نیز به لحاظ هویتی - دینی، غالباً اسلاو - ارتدکس بوده که با دین کاتولیک در غرب در موارد زیادی در تعارض و اختلاف بوده است. به عبارتی «از هنگام شکل گیری دولت کیفی در قرن نهم و دهم میلادی، روس ها مجموعه ای از آداب، رسوم و سنن قومی را در قالب یک دولت مرکزی و در سرزمینی که میان غرب انسجام یافته از طریق مسیحیت و امپراتوری روم شرقی از یک سو و شرق نامتناهی از سوی دیگر قرار داشت، نهادینه ساختند. پیوند میان کلیسای روم شرقی و امپراتوری روسیه در قرن پانزدهم که منجر به اطلاق عنوان روم سوم به دولت تزاری شد، به اندیشه رسالت تاریخی روس ها دامن زد. اسلاوگرایان مدعی رسالت مردم روسیه بودند و آن را جدا از رسالت ملل غرب می دانستند. اسلاوگرایان بیش از هر چیز معتقد به برتری و اولویت مطلق آیین مذهبی خویش و در جست و جوی مسیحیت ارتدوکس پاک و منزهی بودند که از آلودگی و اثرات انحرافی ناگوار تاریخ مصون باشد. اسلاوگرایان از مردم روسیه چهره ی دیگری تصویر می کردند که بنا به قول آنان از تحریف های خردگرایانه و حاکمیت خودکامانه ی ویژه ی غرب مهجور و بیگانه بود». از طرفی پذیرش مارکسیسم در روسیه و بروز انقلاب مارکسیستی در این کشور، به همان اندازه که محصول شرایط اجتماعی آن بود، از نظر روان شناسی اجتماعی، حاکی از تمایل مردم روسیه به طی مسیری متفاوت در فرایند تکامل و توسعه ی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در مقایسه با غرب است (شوری، ۱۳۸۶: ۱۶۰).

در مجموع هویت تاریخی، دینی و تمدنی روسیه در موارد زیر با غرب در تمایز است:

- ۱) درحالی که هویت اروپایی در قالب جامعه پذیری اروپایی (وحدت تاریخی، وحدت روحانیت قرون وسطی، وحدت فکری عصر روشنگری و وحدت فرهنگی - هنری آغاز قرن بیستم) بوده؛ اما روسیه (تزاری و کمونیسم) این وحدت هویتی را نداشته و هویت های مختلف اسلاو، ارتدکس، اوراسیایی و آتلانتیکی دارد؛ (۲) نوع نظام اروپایی ها مبتنی بر مردم سالاری، رعایت حقوق بشر، برابری حقوق زنان و اقلیت ها و قواعد بازار است؛ درحالی که روس ها برداشت های متفاوتی از مفاهیم مردم سالاری، حقوق شهروندی، آزادی، حکومت و ... دارند؛ (۳) اروپا از مرحله ی دولت ملی به اتحادیه گذر کرده است درحالی که روسیه هنوز در مرحله



ی دولت- ملت قرار دارد [هنوز حل نشده]؛ ۴) تاریخ روابط دو طرف شاهد جنگ‌های فراوانی بوده است که از نزدیکی و همکاری آن‌ها می‌کاهد. بعضی از این جنگ‌ها جنبه‌ی هویتی و برتری‌جویی داشته است. حملات وایکینگ‌ها، سوئدی‌ها (۱۶۹۸)، ناپلئون (۱۸۱۲)، جنگ‌های کریمه (۱۸۵۴) و جنگ‌های اول و دوم جهانی. [البته جنگ سرد را نیز می‌توان به‌عنوان برتری‌جویی یکی بر دیگری قلمداد کرد]؛ ۵) ترس از کمونیسم [باوجود فروپاشی شوروی] و هدف اصلی آن یعنی حذف سرمایه‌داری؛ ۶) از نظر فرهنگی- تمدنی، روسیه متعلق به تمدن اسلاو و مذهب ارتدکس است و بیشتر هویت اوراسیایی و شرقی دارد و سنخیت کمتری با فرهنگ، هویت و مسیحیت غرب کاتولیک و پروتستان دارد. به عبارتی «پرده‌ی محملی فرهنگ و تمدن جای پرده‌ی آهنین ایدئولوژیک را گرفته است که تا حدودی منطبق بر مرزهای جنگ سردی است» (کرمی و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۶۵-۱۶۴).

## ۲- نقطه‌ی تلاقی و برخورد عناصر هویتی و تمدنی سه کشور و غرب

در این ارتباط شکل‌گیری مرز اسلامی- مسیحی در این منطقه بین ایران و ترکیه از یک سو و غرب از سوی دیگر، قابل توجه است. این مرز از دیرباز (قرون وسطی) همواره محل برخورد و منازعات هویتی غرب و اسلام بوده است؛ که مثال بارز آن در جنگ‌های صلیبی دیده می‌شود. همین مرز جغرافیایی در دوران صفویه و امپراتوری عثمانی به‌عنوان مرز هویتی اسلامی- مسیحی نقش آفرینی کرده است. دولت عثمانی طی قرن هفدهم تا نوزدهم، سدی در برابر تجاوز اروپای مسیحی به شرق بوده است. موقعیت جغرافیایی ترکیه به گونه‌ای است که در سه منطقه‌ی مهم خاورمیانه، بالکان و آسیای مرکزی- قفقاز درگیر است. در این زمینه موقعیت جغرافیایی و تمدنی ایران در مسیر راه‌های تجاری، در تلاقی سه قاره و در میانه‌ی تمدن‌های بزرگ، موجب شده است تا مردم ایران همواره با اقوام گوناگون از یونان و عرب گرفته تا ترک و تاتار برخورد داشته باشند؛ تا آنجا که ایران را گذرگاه حوادث یا چهارراه تاریخ دانسته‌اند که شرق و غرب را به هم متصل می‌کند... به دلیل این برخوردها و جنگ‌های مداوم هویت ایرانی همواره در تقابل با بیگانه شکل گرفته است (مفتخری، ۱۳۹۲: ۹۵-۹۴).

همچنین مرزهای هویتی - جغرافیایی ارتدکس - کاتولیک و کمونیسم - لیبرالیسم در میان روسیه و غرب، از دیگر مرزبندی‌هایی است که هویت روسیه در مقابل غرب (اروپا) را ایجاد کرده است. به طوری که مرزبندی ارتدکس - کاتولیک از هنگام تجزیه ی روم به شرقی - غربی ایجاد شده است. از نمونه‌های این مرزبندی هویتی - جغرافیایی تنگه‌های دریای بالتیک تا سیاه است که به عنوان راه‌های دسترسی روسیه به اقیانوس هند و اطلس و فضای تاریخی تماس روسیه و اروپا یاد می‌شود. این‌ها برای روسیه هم اهمیت ژئواستراتژیک دارند و هم به عنوان عوامل تعیین هویت متقابل روسی و اروپایی مهم هستند و هرگونه تغییر اوضاع در این فضای جغرافیایی برای فعالیت‌های کشورهای اروپایی از نظر جامعه‌ی روس به عنوان خطر برای هویت و امنیت تلقی می‌شود (زادوخین، ۱۳۸۴: ۲۴۵).

### ۳- سرخوردگی و عدم موفقیت همکاری و نزدیکی با غرب

سه کشور روسیه، ایران و ترکیه در طول سال‌های گذشته روابط به نسبت گسترده‌ای با غرب داشته‌اند؛ اما این روابط بنا بر دلایلی با عدم موفقیت همراه شده است. در این ارتباط، روسیه با فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد در زمینه‌هایی مانند حمله به افغانستان و طالبان، توسعه ناتو در آسیای مرکزی، پیمان ضد موشک بالستیک و قرارداد استارت، نسل جدید تسلیحات هسته‌ای، حضور آمریکا در گرجستان و عراق (ثمودی پيله رود و اکبری، ۱۳۹۱: ۵۹) و تروریسم و راهزنی دریایی (زمانی، ۱۳۹۲: ۹۰۱) و مسائل منطقه‌ای (صلح خاورمیانه، پرونده ی هسته‌ای ایران و ...) با غرب همکاری داشته است؛ اما مسائلی مانند گسترش ناتو به شرق، جنگ کوزوو (۱۹۹۸)، حمایت غرب از انقلاب‌های رنگی در حوزه ی بلوک شرق سابق و سپر دفاع موشکی (عسگر خانی و دیگران، ۱۳۹۲) این همکاری‌ها را با عدم موفقیت گره زده است. این اختلافات باعث سردی روابط روسیه و غرب و سرخوردگی در میان دو طرف شده است. در واقع در سال‌های پس از جنگ سرد و علی‌رغم همکاری‌های دوجانبه، منطقه‌ای و بین‌المللی روسیه و غرب، بازی حاصل جمع صفری در قالب تلاش روسیه برای دستیابی به توازن راهبردی و احیای نظام دوقطبی و تلاش غرب برای حفظ هژمونی خود، تعیین‌کننده‌ی روابط دو طرف بوده است.

(عسگر خانی و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۱۵). در واقع بلندپروازی های روسیه برای بازگشت به قدرت دوران جنگ سرد و ترس از نزدیکی غرب به رهبری امریکا به فضای امنیتی خود و متقابلاً اقدامات منفی غرب، دور باطلی از همکاری- منازعه را ایجاد کرده است. این روند موجب شده است تا روابط روسیه و غرب در دوران پس از جنگ سرد و به خصوص در هزاره ی جدید با عدم موفقیت همراه شود. این عدم موفقیت و سرخوردگی در بحران اوکراین و شبه جزیره ی کریمه به اوج خود رسیده است. امریکا در این بحران سعی کرد تا با تشدید احساسات ضد روسی در اوکراین آن ها را به سمت اروپا و پیمان ناتو سوق دهد. اقدامات سیاسی و اقتصادی- تجاری امریکا و اتحادیه ی اروپا (در قالب تحریم ها) در راستای منازعات روسیه و غرب است. در همین زمینه الکساندر ورشو سفیر سابق امریکا در روسیه و از افراد مهم ناتو، در سال ۲۰۱۴ گفته است: «روسیه نه یک شریک و همکار، بلکه دشمن امریکاست» (زمانی، ۱۳۹۲: ۹۰۳).

ترکیه نیز در روابط خود با غرب و به خصوص اتحادیه ی اروپا، دچار همین دوگانگی و عدم موفقیت است. از زمانی که ترکیه جایگزین امپراتوری عثمانی در بعد از جنگ جهانی اول شد، سودای پیشرفت، جذابیت ها و پیشرفت های غرب بنیان گذاران ترکیه ی فعلی را شیفته و درعین حال مقهور خود ساخت. در این زمینه جایگاه ترکیه از نظر کمال آتاتورک جالب توجه است: «ما از شرق آمده ایم و به سوی غرب می رویم» (کوشکی و رنجبر محمدی، ۱۳۹۳: ۴۶). این تمایل به غرب هم متأثر از موقعیت ترکیه بوده است و هم شرایط بین المللی بعد از جنگ دوم جهانی آن را تشدید می کرد. از این رو ترکیه عضو ناتو شد. این عضویت باعث گسترش روابط ترکیه با غرب گردید؛ در واقع اهمیت استراتژیک ترکیه برای غرب در جهت مقابله با بلوک شرق و کمونیسم شوروی، ترکیه را وارد بلوک غرب کرد. این روابط در زمینه های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی گسترش یافت؛ تا جایی که ترکیه کاندیدای عضویت در اتحادیه ی اروپا گردید؛ اما پایان جنگ سرد و نظام دوقطبی از اهمیت ترکیه برای غرب کاست. با وجود این روابط گسترده، ترکیه به دلایل گوناگونی از این روابط موفقیت مورد انتظار را به دست نیاورده و این امر موجب سرخوردگی آنکارا شده است. نتیجه ی این سرخوردگی در پیش گرفتن

سیاست چندجانبه گرایی و تمایل بیشتر به سمت کشورهای شرقی، خاورمیانه و آسیای مرکزی است.

مهم ترین دلایل این عدم موفقیت عبارت‌اند از: (۱) عدم پذیرش در اتحادیه ی اروپا؛ با وجود این که ترکیه در سال ۱۹۹۹ به‌طور رسمی کاندیدای عضویت در اتحادیه شده است اما این امر تاکنون محقق نشده است. دلایل این عدم توفیق به معیارهای کپنهاگ و مسائل ژئوپلیتیکی برمی‌گردد. این معیارها مسائل حقوق بشر، دموکراسی و حکومت قانون را برای عضویت در اتحادیه ضروری می‌داند (قنبری، ۱۳۹۲: ۸۹). اتحادیه ی اروپا همواره به نبود دموکراسی (نقش فوق حکومتی ارتش و دخالت‌های نظامی و کودتا) و حقوق بشر در ترکیه (وجود شکنجه، نبود آزادی بیان، عدم توجه به حقوق اقلیت‌ها، وجود حکم اعدام و ...) اشاره داشته و در همین باره قطعنامه ۱۹۹۲ در مورد نقض حقوق بشر را تصویب کرده است (اطه‌ری مریان و دهقانی، ۱۳۸۷). در مورد مسائل ژئوپلیتیکی نیز مسائل قبرس و یونان همواره مورد توجه اتحادیه بوده است. (۲) فروپاشی شوروی و کاهش اهمیت ترکیه برای غرب؛ در طول دوران جنگ سرد ترکیه هویت سیاسی خود را به‌منزله‌ی جزئی از بلوک غرب و در تقابل با اتحاد شوروی تعریف کرده بود (اکبری، ۱۳۸۷: ۱۷۳)، اما پس از جنگ سرد و رهایی غرب از خطر کمونیسم شوروی، ترکیه اهمیت سابق خود را برای غرب از دست داد. (۳) رشد اسلام‌گرایی در منطقه ی خاورمیانه و ترکیه (مانع اجتماعی - فرهنگی)؛ با پایان جنگ سرد اسلام‌گرایی در منطقه ی خاورمیانه رو به افزایش گذاشت، به همین دلیل نوعی ترس از اسلام در اروپا ایجاد شده است. در واقع پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و شکل‌گیری انگاره ی اسلام سیاسی و در پی آن حوادث ۱۱ سپتامبر و ارتباط دادن آن به مسلمانان، این ترس را در اتحادیه ایجاد کرده که ترکیه ی با اکثریت مسلمان می‌تواند خطری بالقوه برای اتحادیه باشد. رجب طیب اردوغان نیز به این تعارض اجتماعی - فرهنگی اذعان دارد؛ به گفته ی او «مانع اصلی عضویت ترکیه مشکل فرهنگی و تعارض هویتی است» (لواسانی، ۱۳۸۴: ۸).

ایران نیز دیگر کشوری است که حداقل در ۲۵۰ سال گذشته روابط پرافت‌وخیزی با غرب داشته است. اگر روابط ایران و غرب را به دو دوره ی قبل و بعد از انقلاب اسلامی تقسیم نماییم، در دوره ی اول تا انتهای حکومت قاجاریه روابط با غرب عمدتاً شبه استعماری است و به دو کشور روسیه ی تزاری و بریتانیا محدود می شود؛ هرچند روابط محدودی با دیگر کشورها همچون آلمان و فرانسه نیز وجود دارد. آنچه ماحصل این روابط بوده است در قالب عهدنامه های گلستان، ترکمانچای، پاریس، آخال و ... بوده که غالباً به ضرر ایران رقم خورده است. با پایان یافتن جنگ جهانی اول و برقراری حکومت پهلوی در ایران و به خصوص پایان جنگ دوم جهانی و سیادت امریکا بر جهان، روابط با غرب (اروپا) جای خود را به رابطه با امریکا داد. اولین بدینی به غرب در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علیه حکومت ملی مصدق، شکل گرفت. با بهبود وضعیت منطقه ای و بین المللی ایران در دهه ی ۱۳۵۰ روابط با غرب دچار تنش شد. «ترس غرب از قدرت یابی مجدد ایران و بلند پروازی های شاه سبب شد تا اتهاماتی از قبیل مسائل حقوق بشری، وحشی بودن ایرانی ها و سفاک بودن رژیم پهلوی علیه ایران ابراز شود» (طارمی و مرادی، ۱۳۹۳). وقوع انقلاب اسلامی با انگاره ی غرب ستیزی و شعار «نه شرقی، نه غربی» از ترکش های نخستین انقلاب علیه غرب بود.

در دوران پس از انقلاب روابط با غرب (شمال اروپا) را بر پنج دوره می توان تقسیم کرد:

الف) روابط غیر تنش زای دولت موقت (واقع گرایان ملی گرا) در سال های ۱۳۵۷ تا ۱۳۵۹؛

ب) رکود و بی-اعتمادی در روابط دو طرف در دوران انقلابی گری یا دوران جنگ در سال های ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۸؛ ج) گفت و گوهای انتقادی در دوران عمل گرایان در سال های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶؛ د) دوره ی روابط فراگیر و سازنده در دولت فرهنگ گرایان (اصلاحات) در سال های ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۴ و ه) تخاصم و تقابل در دوره ی اصول گرایی در سال های ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۲. همان گونه که مشخص است در دوره های سوم و چهارم، روابط ایران و غرب از همکاری برخوردار بود. پایان جنگ عراق علیه ایران، فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد و همچنین تنش زدایی دولت سازندگی و اصلاحات (در قالب گفت و گوی تمدن ها) در اتخاذ این روابط تأثیرگذار

بود. در واقع شرایط داخلی، منطقه ای و بین المللی این رویکرد جدید را ایجاب می کرد (طارمی و مرادی، ۱۳۹۳: ۱۴۹-۱۴۱). در این راستا دولت سازندگی برای بهبود شرایط اقتصادی و خروج از انزوای سیاسی، ایجاد روابط مستحکم با سیستم سرمایه داری جهانی و بازسازی روابط با سازمان های بین المللی و منطقه ای مانند سازمان ملل و اتحادیه ی اروپا را در دستور کار قرارداد (Mesbahi, 2001). این روند در دولت بعد در زمینه های همکاری تجاری، تشکیل گروه های کاری مشترک تجارت و سرمایه گذاری، مبارزه با مواد مخدر، انرژی، پناهندگان و ... پیگیری شد. در این زمینه انعقاد سه توافق نامه ی (سعدآباد، بروکسل و پاریس) باتروئیکای اروپا از اقدامات مهم است. در گفت و گوهای انجام شده مسائل داخلی اروپا، مسائل داخلی ایران (حقوق بشر، دموکراسی و تسلیحات)، مسائل منطقه ای (مانند صلح خاورمیانه، مسائل قفقاز، خلیج فارس و ...) مورد بحث قرار گرفت (سنایی، ۱۳۸۳: ۶۳)؛ اما با وجود این روابط به نسبت گسترده از اوایل دهه ی ۱۳۸۰ با مطرح شدن مباحث هسته ای و امنیتی شدن آن و دیگر مسائل مانند تروریسم (به خصوص بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و اتهام علیه مسلمانان)، مسائل موشکی و ... غرب به رهبری امریکا اقدامات گسترده ای را علیه جمهوری اسلامی ایران در دستور کار قرارداد. نتیجه ی این اقدامات در واگرایی دولت اصول گرایی و روی گردانی از غرب بروز و ظهور یافت. در مجموع غرب اقدامات زیر را علیه ایران انجام داده است: ۱) وادار کردن کشورها به قطع یا کاهش خرید نفت از ایران و سرمایه گذاری در صنعت نفت ایران (قانون داماتو)؛ ۲) امنیتی کردن پرونده ی هسته ای ایران و ارجاع آن به شورای امنیت [که حاصل آن صدور شش قطع نامه علیه ایران بود]؛ ۳) تحریم بانک مرکزی؛ ۴) ایجاد ترس و رعب در میان شرکت های چینی، هندی، مالزیایی، ترکی و ... از تجارت با ایران؛ ۵) تحریم های پولی و مالی (شریعتی نیا و توحیدی، ۱۳۹۲: ۱۲۷) و تحریم های تسلیحاتی و حقوق بشری. در مجموع غرب با تحریم های یک جانبه و چندجانبه در زمینه های پولی و مالی، صنعتی، علمی، تجاری و ... روابط خود با ایران را به شدت تحت تأثیر قرار داده که این اقدامات سبب سرخوردگی و عدم موفقیت و

در نتیجه واگرایی در روابط دو طرف شده است که بخشی از این واگرایی در قالب گرایش به شرق بروز یافته است.

#### ۴- هر سه کشور با شواهد فراوانی از هویت هژمونیک غرب در دوره ی پس از جنگ سرد روبه رو شده اند.

آمریکا به‌عنوان یک بازیگر قدرتمند جهانی با گسترش هنجارها و ارزش‌های مدنظر خود به دنبال درونی کردن برداشت جهانیان از ارزش‌های آمریکایی است تا کمتر شاهد تناقضات و تعارضات درونی جهانیان با ارزش‌های آمریکایی باشد و در صورت تحقق چنین هدفی بتواند امنیت و منافع ملی خود را با کمترین هزینه کسب و حفظ کند. سیطره ی این هویت هژمونیک را می‌توان در قالب «جهانی شدن» مفهوم سازی کرد. در واقع جهانی شدن به صورتی گریزناپذیر، مستلزم شکل دهی به امپریالیسم است که باعث گسترش فرهنگ غربی به‌خصوص فرهنگ آمریکایی-انگلیسی برای هر بخش از جهان و متعاقب آن از دست رفتن سنت‌های فرهنگی غیرعربی شده است. آنچه بیمناک می‌نماید، این است که تسلط این فرهنگ جهانی از طریق ابزارهای زیر و بدون هیچ‌گونه مخالفتی در حال پیش روی است. فیلم‌های تولیدی هالیوود، موسیقی راک، کالاهای مصرفی و غذاهایی که سریع آماده می‌شوند. والت دیزنی، کوکاکولا، مایکروسافت، مک‌دونالد و ... عناصر و مؤلفه‌های فرهنگ آمریکایی را به‌عنوان امری نگران‌کننده به‌نوعی توتالیتاریسم فرهنگی تبدیل کرده اند (John, 2006: 7). از این دیدگاه، «جهانی شدن» معرف فرهنگ جهانی واحدی است مبتنی بر مصرف‌گرایی، رسانه‌های گروهی، آمریکا‌گرایی و سیطره زبان انگلیسی؛ این‌گونه همگن سازی بسته به دیدگاه شخصی، مستلزم جهان وطن-گرایی پیشرو یا جهان‌خواری ظالمانه است (شولت، ۱۳۸۶: ۱۸).

این هژمونی در ادبیات سیاسی غرب نیز تبلور یافته است؛ به‌طوری‌که فرانسیس فوکویاما نیز در مقاله ی خود با عنوان «پایان تاریخ» پیروزی فرهنگ سیاسی و اقتصادی غرب (لیبرال دموکراسی و بازار آزاد) را نوید می‌دهد و اشاره می‌کند که آمریکا به‌عنوان تنها ابرقدرت و فرهنگ غرب به‌عنوان تنها فرهنگ جهانی به پیروزی رسیده است. نوام چامسکی نیز، جهانی شدن را متأثر از

سلطه ی اقتصادی امریکا می‌داند. وی در پاسخ به این پرسش که آیا می‌توان فرهنگ را مانند یورو در میان مناطق مختلف یکسان کرد؟ می‌گوید که آنچه می‌تواند به‌تنهایی سرفصل اشتراک قرار گیرد، به‌طور حتم باید دارای ماهیتی برتر باشد. در عرصه جهانی هژمونی با غرب (آمریکا) است، پس باید همه عناصر فرهنگی را در قالبی آمریکایی ریخت (نظری و قنبری، ۱۳۹۱). بارکر نیز این فرایند را طبیعی ارزیابی می‌کند و معتقد است: «سرمایه داری آمریکایی باید مردم زیر سلطه خود را قانع کند که شیوه ی زندگی آمریکایی، همان چیزی است که آن‌ها می‌خواهند و در این میان البته سلطه ی امریکا امری ذاتی و به نفع همه مردم است» (Barker, 1989: 279). آمریکایی‌ها همواره به دنبال حاکمیت دموکراسی آمریکایی و هژمونی خود در جهان هستند به عبارتی بعد از فروپاشی شوروی، امریکا تقریباً خود را یکه‌تاز عرصه جهانی دید و این باعث شد که به سمت مداخله گرایی و یک جانبه گرایی حرکت کند و برای رسیدن به هدف خود همواره متناسب با شرایط، از ابزارهای گوناگون نرم و به‌ظاهر دموکراتیک و یا ابزارهای سخت مانند جنگ نظامی حتی به‌صورت مستقیم و بدون مجوز مجامع بین‌المللی بهره‌گیری کند (www.dana.ir).

در ارتباط با سه کشور روسیه، ایران و ترکیه، هویت هژمونیک غرب در قالب فشار آوردن در راستای ترویج فرهنگ لیبرال دموکراسی، حقوق بشر متأثر از فرهنگ غرب و ترویج الگو ارزش‌های مرتبط با سبک زندگی غرب آشکار است. تحریم‌های حقوق بشری متعدد علیه روسیه در طول سال‌های پس از جنگ سرد همواره مدنظر غربی‌ها بوده است. تحریم‌های روسیه در ارتباط با مسائل اوکراین، قتل الکساندر لیت و نیکو، جاسوس سابق روسیه و از مخالفان ولادیمیر پوتین در سال ۲۰۰۶ در لندن، تحریم‌هایی علیه کارکنان روسی در مرگ سرگئی مگیتسکی در سال ۲۰۰۹ میلادی (www.presstv.ir) را می‌توان از دستاویزهای امریکا و غرب برای سیطره ی هژمونیک خویش قلمداد کرد. ایران نیز از این تحریم‌هایی نصیب نبوده و تحریم‌های متعددی را متحمل شده است. ایجاد کانال‌های ماهواره‌ای، شبکه‌های مجازی، فیلم‌ها و حتی خوراک و پوشاک غربی از جمله‌ی راه‌های غرب برای ترویج فرهنگ



خود است. این هویت هژمونیک غرب در ایران به عنوان تهاجم فرهنگی، شیخون فرهنگی، نفوذ و ... بیان می‌شود. ترکیه نیز در راه پیوستن به اتحادیه ی اروپا باید مسیرهای پریچ‌وخم «معیارهای کپنهاگ» را طی نماید. به‌طوری‌که مسائل حقوق بشری یکی از معیارهای عضویت در اتحادیه ی اروپا است. قطعنامه ی ۱۹۹۲ اجلاس عادی مجمع پارلمان اروپا در مورد نقض حقوق بشر در ترکیه در همین راستا است (اطهری مریان و دهقانی، ۱۳۸۷: ۵۴).



## نتیجه گیری

سه کشور ایران، روسیه و ترکیه در طول تقریباً سه دهه ی اخیر، روابط پر فراز و نشیبی را با مجموعه ی غرب (اروپا و امریکای شمالی) تجربه کرده‌اند. این روابط گاه نشان‌هایی از همکاری و تعامل داشته و در پاره ای از مواقع نیز رقابت، تعارض و واگرایی در روابط را نمایان ساخته است. با این همه، پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی، روندی از گرایش کلی به شرق (البته با وجود افت‌وخیزهایی) را در روابط این سه کشور با شرق، در قالب شرق گرایی نشان می‌دهد. این گرایش هم در مواضع اعلامی و هم در مواضع اعمالی این کشورها مشخص است. به طوری که در طول سال‌های اخیر بخش قابل توجهی از روابط سیاسی و اقتصادی این کشورها به سمت شرق سوق پیدا کرده است. اگرچه دلایل متعددی را می‌توان در این گرایش به شرق برشمرد؛ اما آنچه مشخص است این است که عوامل مشترک هویتی این کشورها در برخورد با غرب گرایش به شرق را در سیاست خارجی آن‌ها تقویت کرده است. از مهم‌ترین این عوامل عبارت‌اند از: ۱- هویت تاریخی، هویت دینی و هویت تمدنی این سه کشور در گذشته با غرب (عموماً اروپا) در تمایز بوده است؛ ۲- هر سه کشور به لحاظ جغرافیایی در نقطه‌ی تلاقی و برخورد عناصر هویتی و تمدنی غرب قرار داشته‌اند و نوعی مرزبندی هویتی- جغرافیایی نیز با غرب پیدا کرده‌اند؛ ۳- در هر سه کشور گرایش‌هایی از همکاری و نزدیکی با غرب در حوزه سیاست خارجی وجود داشته که عموماً با سرخوردگی و عدم موفقیت همراه شده است و در نهایت ۴- هر سه کشور با شواهد فراوانی از هویت هژمونیک غرب در دوره ی پس از جنگ سرد روبه‌رو شده‌اند. این عوامل هویتی در کنار سایر عوامل موجب شده تا پس از جنگ سرد شاهد گرایش به شرق در روابط خارجی این سه کشور باشیم. البته این نکته که گرایش به شرق در این سه کشور با افت‌وخیزهایی رو به رو بوده، بنابراین ممکن است در آینده شاهد تقویت یا تضعیف این روند باشیم.

## منابع

اطهری مریان، سید اسدالله و دهقانی، بدری (۱۳۸۷)، ترکیه و اتحادیه ی اروپا: الحاق یا شراکت راهبردی؟، فصلنامه ی مطالعات خاورمیانه، سال پانزدهم، شماره ی (۳ و ۴)، صص ۶۴-۴۱.  
آمریکایی‌ها به دنبال حاکمیت هژمونی در جهان هستند، شبکه اطلاع رسانی راه دانا، در تاریخ  
www. Dana.ir: ۱۳۹۴/۵/۳۱، به آدرس:

ثقفی عامری، ناصر (۱۳۷۹)، سیاست امنیتی روسیه، فصلنامه ی مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز،  
شماره ی (۳۱)، صص ۲۸-۹.

ثمودی پيله رود، علی رضا و اکبری، محمد (۱۳۹۱)، پوتین، تغییر یا تداوم سیاست خارجی  
روسیه در دوره ی جدید، فصلنامه ی آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ی (۷۷)، صص ۷۸-۵۵.  
جوادی ارجمند، محمدجعفر (۱۳۹۲)، رابطه ی هویت و منافع در سیاست خارجی جمهوری  
اسلامی ایران با تکیه بر رویکرد سازه انگاری، فصلنامه ی تحقیقات سیاسی و بین المللی،  
دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا، شماره ی (۱۵)، صص ۷۱-۴۷.

دانش نیا، فرهاد، احمدیان، قدرت و هاشمی، مسعود (۱۳۹۲)، هویت تاریخی، نوع‌ثمانی گری  
و سیاست خارجی ترکیه، فصلنامه ی مطالعات سیاسی جهان اسلام، سال دوم، شماره ی (۷)،  
صص ۶۰-۳۵.

دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۹۴)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، چاپ ششم،  
تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).

زادوخین، آ. گ (۱۳۸۴)، سیاست خارجی روسیه، ترجمه ی مهدی سنایی، تهران: ابرار معاصر.  
زمانی، ناصر (۱۳۹۲)، تحلیل ریشه ها و ماهیت بحران اوکراین: تشدید تنش شبه جنگ سرد بین  
روسیه و غرب، فصلنامه ی سیاست خارجی، سال بیست و هفتم، شماره ی (۴)، صص ۹۱۸-

۸۸۹

سنایی، اردشیر (۱۳۷۸)، تنش زدایی در روابط خارجی ایران و اتحادیه ی اروپا، مجله ی  
برداشت.

شریعتی نیا، محسن و توحیدی، زهرا (۱۳۹۲)، ایران و قدرت ساختاری غرب، فصلنامه ی روابط خارجی، سال پنجم، شماره ی (۳)، صص ۱۴۹-۱۲۵.

شوری، محمود (۱۳۸۶)، انگاره های شکل دهنده ی هویت روسی، فصلنامه ی راهبرد، شماره ی (۴۳)، صص ۱۶۱-۱۴۷.

شولت، یان آرت (۱۳۸۶)، نگاهی موشکافانه بر پدیده ی جهانی شدن، ترجمه ی مسعود کرباسیان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

صادقی، زهرا (۱۳۸۸)، تجزیه و تحلیل مفهوم شرق و جایگاه آن در سیاست خارجی دولت نهم در ایران، پایان نامه ی کارشناسی ارشد علوم سیاسی، استاد راهنما: نوذر شفیعی، استاد مشاور: حسین مسعود نیا، دانشگاه اصفهان، دانشکده ی علوم اداری و اقتصاد.

طارمی، کامران و مرادی، ایرج (۱۳۹۳)، بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران با اتحادیه ی اروپا در سه دهه ی اخیر، پژوهش نامه ی روابط بین الملل، صص ۱۶۶-۱۳۳.

عزیز نژاد، صمد و سیدنورانی، محمدرضا (۱۳۸۸)، بررسی آثار تحریم بر اقتصاد ایران با تأکید بر تجارت خارجی، مجلس و پژوهش، سال شانزدهم، شماره ی (۶۱)، صص ۲۱۰-۱۶۵.

عسگر خانی، ابو محمد، ثمودی پيله رود، علی رضا و نورعلی وند، ناصر (۱۳۹۲)، حوزه های همکاری و اختلاف روسیه با ناتو پس از جنگ سرد، فصلنامه ی مطالعات اوراسیای مرکزی، سال ششم، شماره ی (۱۲)، صص ۱۳۴-۱۱۵.

عطایی، فرهاد (۱۳۷۸)، نگرش جدید در سیاست منطقه ای ترکیه، فصلنامه ی مطالعات خاورمیانه، مرکز پژوهش علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، سال ششم، شماره ی (۳)، پیاپی (۱۹)، صص ۱۲۳-۱۰۷.

قنبر لو، عبدالله (۱۳۹۲)، بنیادهای اقتصادی سیاست خارجی ترکیه، فصلنامه ی روابط خارجی، سال پنجم، شماره ی (۴)، صص ۹۷-۷۱.

کریمی، جهانگیر (۱۳۸۳)، سیاست امنیت روسیه در برابر غرب، تهران: انتشارات مرکز تحقیقات استراتژیک دفاعی.

کریمی، جهانگیر (۱۳۸۹)، روابط ایران- شوروی در سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۸۸: بسترها، عوامل و محدودیت‌ها، مطالعات اوراسیای مرکزی، مرکز مطالعات عالی بین‌المللی، دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی، سال سوم، شماره‌ی (۶)، صص ۱۳۶-۱۱۱.

کوشکی، محمدصادق و رنجبر محمدی، مصطفی (۱۳۹۳)، منطقه‌گرایی جدید در سیاست خارجی ترکیه پس از جنگ سرد (با تأکید بر مؤلفه‌های فرهنگی و اقتصادی)، فصلنامه‌ی پژوهش‌های منطقه‌ای، شماره‌ی (۶)، صص ۹۳-۴۵.

لواسانی، سید محمدحسین (۱۳۸۴)، عضویت ترکیه در اتحادیه‌ی اروپا، همشهری دیپلماتیک، شماره-ی (۷۰).

محمدی، مصطفی (مرداد و شهریور ۱۳۹۰)، فدراسیون روسیه و سیاست نگاه به شرق، دو ماه‌نامه‌ی تحولات ایران و اوراسیا (ایراس)، شماره‌ی (۳۴)، صص ۳۸-۲۸.

مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۳)، سازه‌انگاری به‌عنوان فرا‌نظریه‌ی روابط بین‌الملل، مجله‌ی دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی، سال ۸۳، شماره‌ی (۶۵)، صص ۱۴۳-۱۱۳.

مهرپور، حسین (۱۳۷۴)، حقوق بشر در اسناد بین‌المللی و موضع جمهوری اسلامی ایران، تهران: نشر اطلاعات.

نظری، علی‌اشرف و قنبری، لقمان (۱۳۹۱)، خاص‌گرایی فرهنگی و بازتولید هویت‌های دینی: با تأکید بر جنبش بیداری اسلامی، مجله‌ی مطالعات جهان اسلام، شماره‌ی (۳)، صص ۱۵۱-۱۲۳.

نمایه‌ی آماری سازمان توسعه‌ی تجارت ایران، فروردین ۱۳۹۴: دفتر برنامه‌ریزی تجاری واعظی، محمود (۱۳۸۷)، تجربه‌ی جدید در ترکیه، تقابل گفتمان‌ها، فصلنامه‌ی راهبرد، سال ۱۶، شماره‌ی (۴۷)، صص: ۷۹-۴۳.

وزارت صنعت، معدن و تجارت (۱۳۹۱)، برنامه‌ی راهبردی صنعت، معدن و تجارت، تهران:

وزارت صنعت، معدن و تجارت، به آدرس: [www.mimt.gov.ir](http://www.mimt.gov.ir)

هادیان، ناصر (۱۳۸۲)، سازه انگاری از روابط بین الملل تا سیاست خارجی، فصلنامه ی سیاست خارجی، سال هفدهم، شماره ی (۴)، صص ۹۴۹-۹۱۵.

Barker, M (1989), "Ideology, Power and the Informational Society and the Global Economy", *New Left review*, 204.

Davutoglu, Ahmet(2008). "Turkey's Foreign Policy Vision: An Assessment of 2007", *Insight Turkey*, vol. 10, no 1.

Lo, Bobo (2008), "Axis of Convenience, Moscow, Beijing and the New Geopolitics", *Royal Institute of the International Affairs*, *Brooking Institution Press*.

Martjin, Grifiiths (1999). *Fifty Key Thinkers in International Relation*, London: *Routledge*.

Mesbahi, Mohiaddin (2001), "Iranian Foreign Policy towards Central Asia and the Caucasus", in J. Esposito and R. K. Ramazani, eds. *Iran at the Crossroads*, *Palgrave-Macmillan Academic Publishing*.

متهم کردن سران روسیه در مرگ جاسوس سابق، (۱ بهمن ۱۳۹۴) *presstv*

[https://www.presstv.ir/Detail/2016/01/21/446751/-Alexander-Litvinenko-Theresa-May-Putin-](https://www.presstv.ir/Detail/2016/01/21/446751/-Alexander-Litvinenko-Theresa-May-Putin)

Philips, A (2007), "Constructivism", in Martin Griffiths, *International Relations theory for the 21 Century*, London and New- York: *Routledge*, pp: 60-75.

Sinan Ulgen(December 2010). *A Place in the Sun or Fifteen Minutes of Fame? Understanding Turkey's New Foreign Policy*, *Carnegie Europe*, Number 1.

Tomlinson, John (2006), *GlobalizationandCulture*

Wendt, A (1999), *Social Theory of International Politics*, Cambridge: *Cambridge University Press*.

[www.Pri.com](http://www.Pri.com)

[www.Sipro.or](http://www.Sipro.or)

Zevelev, Lgor (December 2016), 'Russian National Identity and Foreign Policy' a Report of the CSIS Russia and Eurasia Program.